

فقه فناوری اطلاعات و ارتباطات

حریم خصوصی

مستثنیات حکم حریم خصوصی

نظارت دولت بر عملکرد مردم

۷۶- جلسه پانزدهم

۹۳/۱۱/۳۰

۴-۲- نظارت و دخالت دولت در احتکار:

مولی احمد نراقی (م. ۱۲۴۵) نیز دلیل این حکم را اجماع و وجوب نهی از منکر دانسته و گفته:

يجبر المحتكر على البيع إجماعاً حتى من القائل بالكراهة، كما في المذهب و التنقيح و كلام جماعة. و هو - كما مرّ - من الشواهد القويّة على الحرمة، لاستبعاد جواز الحبس و وجوب الجبر على تركه. ثمّ الدليل على الإجماع - بعد الإجماع - وجوب النهي عن المنكر على القول بالحرمة. و أمّا الاستدلال برواية حذيفة المتقدّمة و رواية ضمرة: «أنّه - يعني رسول الله صلى الله عليه و آله - مرّ بالمحتكرين فأمر بحكرتهم أن يخرج إلى بطون الأسواق، و حيث ينظر الناس إليها، فقل لرسول الله صلى الله عليه و آله: لو قومت عليهم، فغضب صلى الله عليه و آله حتى عرف الغضب في وجهه و قال: أنا أقوم عليهم؟! إنّما السعر إلى الله عزّ و جلّ، يرفعه إذا شاء و يخفضه إذا شاء». فضعيف، لأنّ أمره صلى الله عليه و آله بالبيع لا يدلّ على وجوب الأمر على غيره، بل و لا على وجوبه عليه أيضاً. و إذ قد عرفت أنّ وجوبه من باب النهي عن المنكر لا يكون مختصّاً بالإمام، بل يجب على الكلّ. (مستند الشيعة، ج ۱۴)

در بین متأخران محقق نراقی از جمله کسانی است که به تفصیل به بحث از ادله این حکم پرداخته است. ایرادی که بنابر این قول ممکن است به نظر رسد این که بنابر قول ایشان وجوب از باب نهی از منکر است نه از باب وجوب دخالت امام در بازار بنابر این از این روایات استفاده نمی‌شود که دخالت امام در بازار و در نتیجه تجسس و نظارت او بر آن از این باب واجب باشد.

ولی کلام ایشان از جهات متعددی محل اشکال است.

۴-۲- نظارت و دخالت دولت در احتکار:

در پاسخ باید گفت:

اولاً حتی اگر امام علیه السلام از باب نهی از منکر دخالت در بازار کنند باز نتیجه آنست که اطلاق حرمت لاتجسسوا در این موارد شکسته شده است چون در این موارد ایشان نیز قائل به وجوب این کار نه تنها بر امام بلکه بر تمام مسلمانان است. به عبارت دیگر امام یا حاکم نیز یکی از مسلمانان است بنابر قول محقق نراقی او نیز می‌تواند از احتکار جلوگیری کند.

دوم این که روشن است که - حسب فرض - منکر بودن احتکار از خود این روایت معلوم می‌شود بنابر این وجهی ندارد که امر در این روایت را حمل بر نهی از منکر کنیم چون قبل از انعقاد کلام حضرت و امر حضرت حسب فرض، هنوز منکری ثابت نیست.

مگر این که گفته شود که منکر بودن احتکار از دلیلی غیر از این روایات برای مردم ثابت بوده است که این امر محل تأمل است.

۴-۲- نظارت و دخالت دولت در احتکار:

سوم: آنچه در این مسأله درصدد اثبات آن هستیم وجوب اجبار است نه حرمت احتکار و آنچه اجبار را مستقیماً و بدون واسطه واجب می‌کند این که اجبار مصداقی از امر به معروف باشد نه مصداقی از نهی از منکر و حضرت نیز در روایت ضَمَرَة و نیز صدر روایت حذیفه امر به اخراج کالا کرده است (گرچه در ذیل روایت حذیفه نهی از حبس نیز شده است) و از این جهت از نظر ظاهری کلام محقق نراقی با امر پیامبر سازگار نیست.

اشکال:

مگر این که بگوییم امر به شیء نهی از ضد می‌کند که در جای خود گفتیم که این نهی شرعی نبوده بلکه عقلی و لازمه امر شرعی است. یا بگوییم اجبار مصداقی از نهی از منکر (یعنی احتکار) است

جواب:

ولی در این حال وجهی ندارد که فقها به صورت استقلالی از وجوب اجبار بحث کنند. بحث استقلالی فقها از وجوب اجبار نشان از آن دارد که این واجبی است در کنار حرمت احتکار نه یک حکمی که لازمه حرمت احتکار باشد. بنابر این وجهی برای تمسک به نهی از منکر برای اثبات وجوب اجبار نیست بلکه شایسته‌تر بود که ایشان تمسک به امر به معروف می‌کردند.

۴-۲- نظارت و دخالت دولت در احتکار:

چهارم این که نزد کسانی که قائل به کراهتند احتکار امر منکر حرامی نیست که نهی از آن حسب فرض ایشان واجب باشد چون امر به معروف مستحب، و نهی از مکروه، نهایتاً مستحب است نه واجب (الدروس، ج ۲) چون امر و نهی نمی‌توانند از متعلق خود پیشی گیرند. بنابر این باز وجهی برای وجوب اخراج کالا نمی‌ماند.

شاید همین نکته موجب شده که محقق نراقی اجماع را دلیل اصلی و نهی از منکر را دلیل فرعی دانسته‌اند و نیز نهی از منکر را بنابر قول به حرمت دلیل تلقی کرده‌اند.

- برخی چون شیخ طوسی گفته‌اند که نهی از منکر همواره واجب است چون منکر بر دو وجه حرام و مکروه واقع نمی‌شود. در پاسخ باید گفت که برخی گفته‌اند که منکر نیز مثل معروف بر دو وجه است همچون سلاخ ثانیاً بحث ما در اینجا بر سر مفاد کلمه منکر نیست تا ادعا شود که کلمه منکر ظهور در وجه حرام دارد بلکه بحث ما حسب فرض در باره نهی از مکروه است.

۴-۲- نظارت و دخالت دولت در احتکار:

پنجم این که کلام ایشان از اساس نادرست است که امر نبی دلالت بر وجوب بر خود او ندارد. چون این کلام در جایی درست است که قرینه بر وجه فعل نبی نباشد ولی اینجا قرینه داریم. چون کلمه امر دلالت بر وجوب دارد.

فرض دیگر:

شاید امر کردن حضرت مستحب یا مجاز باشد با این که فعل فروش واجب است.

رد فرض:

این فرض با استعمال کلمه امر سازگار نیست. چون حضرت می‌توانستند به جای امر کردن با لسان نرم‌تری توصیه کنند یا تجویز کنند ولی به جای آن امر کردند.

۴-۲- نظارت و دخالت دولت در احتکار:

اشکال به وجه پنجم:

این وجه ثابت می‌کند که اخراج کالا که ضد احتکار است به دلیل تعلق ماده امر به آن واجب است اما ثابت نمی‌کند که فعل نبی صلی الله علیه و آله یعنی امر کردن بر وجه وجوب صادر شده یا استحباب یا جواز.

بنابر این باید گفت که احتکار حرام است و ضد آن یعنی اخراج کالا نیز واجب است این دو به دلائل لفظی از جمله همین روایت ثابت می‌شود

اما فعل حضرت که امر است در صورتی واجب است که مصداقی از امر به معروف باشد. که حسب فرض ایشان از پیش معلوم است که معروف یعنی اخراج کالا امر واجبی است پس امر به آن نیز طبق نظر ایشان واجب است.

بنابر این در این که امر پیامبر به خودی خود دلالت بر وجوب ندارد از این حیث بدون اشکال و مطابق اصل است.

۴-۲- نظارت و دخالت دولت در احتکار:

ششم این که درست است که از یک سو اختصاص وجوب اجبار به پیامبر خلاف اصل و نیازمند دلیل است و از سوی دیگر حمل فعل حضرت بر وجوب در جایی که قرینه نباشد خلاف اصل است بحث و کلامی نیست.

ولی این در جایی است که قرینه بر خلاف آن نباشد و در اینجا قرائن متعددی وجود دارد که حضرت این کار را از باب کاری لازم بر ولایت امر انجام داده‌اند چون حسب گزارش روایت، وضع طوری بوده که هیچ غذایی در شهر جز نزد محتکر نبوده است و اخراج کالا مورد مطالبه الزامی مردم بوده و روشن است که در مواقع قحطی و مانند آن ورود و دخالت ولی امر مسلمانان در بازار کاری الزامی است و نه صرفاً جایز یا مستحب. مدیریت کالاهای اساسی و مورد نیاز روزمره مردم در شهر از وظائف اولیه یک حاکم است حتی اگر حاکم غیر مسلمان باشد چه رسد به ولی امر مسلمانان. این قرینه‌ای جدی بر حمل فعل حضرت بر وجوب نزد متفاهم عرف آن زمان است.

هفتم این که فعل پیامبر حتی اگر دلالت بر وجوب یا استحباب نداشته باشد لااقل جواز فعل را ثابت می‌کند از این نظر همین فعل امر حتی اگر بر وجه جواز صادر شده باشد در بحث ما می‌تواند دلیلی بر استثنا از حرمت امثال لاتجسسوا باشد.

۴-۲- نظارت و دخالت دولت در احتکار:

طبق آنچه محقق فیاض گفتند که ولی امر می‌تواند طبق مصالح مسلمانان حکم کند و موارد احتکار غیر مذکور در روایات را نیز منع کند می‌توان گفت:

حاکم شرع می‌تواند در مواردی که مصلحت مسلمانان اقتضا کند به بازار ورود کند و در حدود اختیارات آنان تصرفاتی را که به مصلحت است انجام دهد. چون معیار کلام ایشان رعایت مصلحت است. این مصلحت می‌تواند حتی در غیر موارد احتکار نیز جاری باشد مثلاً وقتی که صاحبان بانکها سود خود را کاهش یا افزایش می‌دهند دولت می‌تواند مطابق مصلحت از آن جلوگیری کند.

به نظر می‌رسد دلیل اصلی بر ورود حاکم در بازار در جایی که مصلحت اقتضا کند همان ادله ولایت مطلقه فقیه است. یعنی بنابر ادله اثبات ولایت مطلقه فقیه، ولی فقیه دولت اسلامی می‌تواند حسب مصلحت در اموری چون بازار دخالت کند و از اموری که مصلحت است پیشگیری یا جلوگیری کند. اگر این عمل مصلحتی منجر به نقض حریم خصوصی اشخاص باشد تا جایی که مصلحت اقتضا کند و نظر ولی فقیه بر آن باشد، موقتاً (یعنی تا زمانی که مصلحت اقتضا کند) مجاز بلکه بعد از امر ولی فقیه واجب است.

۴-۲- نظارت و دخالت دولت در احتکار:

بنابر این گرچه ادله ولایت مطلقه فقیه اجماعی نیست و برخی از فقها آن را قبول ندارند چون خلاف اصل است و نیازمند دلیل موجهی است که آنان نیافته‌اند ولی به نظر نگارنده سطور با توجه به دلائل کافی به ویژه دلائل عقلی برای آن، از جمله ادله‌ای مستوفی که در کتاب البیع امام خمینی ره آمده است، می‌توان به جواز ورود حاکم در حریم خصوصی افراد در محدوده خرید و فروش‌های بازار در صورت مصلحت عمومی فتوا داد. به ویژه آن که بنابر روایاتی که ذکر شد شرع مقدس خود در برخی موارد بدان اجازه داده است. و شاید بتوان گفت که این روایات خود مصداقی از ورود ولی امر در این حریم است و الزام به اخراج کالا نیز از باب ولایت صورت گرفته است و نه صرفاً از باب یک حکم شرعی در کنار احکام شرعی دیگر. و شاید بتوان بنابر قول به ولایت فقیه توجیه دیگری برای جمع قول به کراهت احتکار و وجوب اخراج کالا، عرضه کرد. چون کراهت احتکار حکمی اولی و شرعی در عرض احکام شرعی است که متعلق آن خود «احتکار» است ولی وجوب «اخراج کالای احتکاری» حکمی ولایی است که طبق مصلحت عامه عرضه شده و عنوان اولی آن وجوب «اطاعت از ولی امر» است و عنوان «اخراج کالای احتکاری» مصداقی از آن است نه این که این عنوان مستقیماً متعلق حکم شرعی باشد. و روشن است که این قول غیر از قول به ثانوی بودن احکام ولایی است. بلکه این قول به معنای اولویت دادن با اوامر ولی امر بر دیگر اوامر شرعی است. با این تفسیر هر دو امر از اوامر اولیه هستند.

و الحمد لله رب العالمين